

تأملی در مبانی عرفانی صفا و شأن در رساله آداب المشق

رساله آداب المشق از رسائل معروف و مهم خوشنویسی به زبان فارسی است. این رساله سالیانی دراز به میرعماد حسنی قزوینی منسوب بوده است. اخیراً برخی از محققان نشان داده‌اند که آداب المشق را به ظن قوی باباشاه اصفهانی، خوشنویس قرن دهم هجری و معاصر شاه طهماسب صفوی، نوشته است.^۲ در این رساله، آموختن فن و هنر خط منوط به طی مراحل می‌شود و نویسنده این مراحل را در فصلهای ششگانه توضیح می‌دهد. هدف از تحریر این مقاله شرح و توصیف دو جزء از اجزای دوازده‌گانه خط، یعنی صفا و شأن است. در ابتدای فصل دوم رساله آمده است:

بدان که اجزای خط بر دو قسم است: تحصیلی و غیرتحصیلی. تحصیلی آن است که کاتب به ممارست و مداومت حاصل می‌باید کرد و پخته ساختن. و غیرتحصیلی آن است که چون تحصیلی حاصل شود، آن نیز حاصل شود. اما تحصیلی و آن دوازده جزء است: اول ترکیب، دوم کرسی، سیم نسبت، چهارم ضعف، پنجم قوت، ششم سطح، هفتم دور، هشتم صعود مجازی، نهم نزول مجازی، دهم اصول، یازدهم صفا، دوازدهم شأن.^۳

مشاهده می‌کنیم که اصول صفا و شأن نیز جزو اجزای تحصیلی قلمداد شده است. اما اگر به شرح و توصیف اجزای دوازده‌گانه توجه کنیم، نه اصل اول به کیفیت ظاهر یا اصول و قواعد فن خط مربوط است؛ از جمله محل قرارگرفتن حروف و کلمات، اندازه حروف و کلمات، چگونگی حرکت قلم و مختصات حروف و در کل، حسن تشکیل و حسن وضع، مانند آموختن مبانی مقدماتی و فنی همه هنرها، تا جایی که جزء دهم، یعنی «اصول»، مصداق خارجی در صورت خط ندارد و قاعده‌ای اجرایی مانند «ترکیب» یا «قوت» نیست؛ بلکه زمانی محقق می‌شود که اصول پیشین «اجزای تسعه» رعایت شده باشد و کلیت صورت شکل پذیرفته باشد.

«و اما اصول، و آن کیفیتی است که از اعتدال ترکیب اجزای تسعه که مذکور شده حاصل می‌شود.»^۴ به تعبیر دیگر، اگر یکی از نه اصل پیشین رعایت نشده باشد، خط واجد جزء دهم، یعنی «اصول»، نیست و خوشنویس هنوز نیاز به تعلم و تقلید دارد. بنا بر این، خط او واجد ارزش خاص نیست و به تعبیر باباشاه، «اجزای تسعه در خط به منزله جسم

«صفا» و «شأن» دو جزء از اجزا یا قواعد دوازده‌گانه خوشنویسی است که نویسنده رساله آداب المشق یاد کرده است. این رساله، که به میرعماد حسنی منسوب و به ظن قوی نوشته باباشاه اصفهانی است، بر اساس مشرب عرفانی نوشته شده است. مصنف رساله معتقد است که خوشنویس باید برای تکامل خط خود در تحصیل صفا و شأن بکوشد. صفا و شأن اجزای یازدهم و دوازدهم، و به تعبیری مراحل نهایی آموختن خوشنویسی است. خوشنویس باید بعد از آموختن مقدمات فنی در «اجزای تسعه» و رسیدن به جزء دهم، یعنی «اصول» که مرحله تکامل فنی است، خود را آماده تحصیل صفا و شأن کند. صفا و شأن از اصطلاحات خاص عرفان و تصوف است و در این رساله نیز دقیقاً همان معانی خاص عرفانی از آنها استفاده می‌شود. صفا به معنی پاکی، در برابر کدورت، از صفات حمیده انسان است. عارفان مکرراً تأکید کرده‌اند که انسان بی‌صفا آمادگی پذیرش هیچ‌گونه معنایی از عالم غیب را ندارد. از این رو، صفا در خوشنویسی مرحله آمادگی برای تحصیل مرحله پایانی، یا «شأن» است. شأن در اصطلاح عرفا برابر است با «صور عالم در مرتبت تعیین اول» یا «قلم اعلا»، «روح اعظم» و «ام الكتاب»؛ شأن مرحله ظهور و تجلی الهی در حضرت واحدیت یا مرتبه انسان کامل و خلیف‌الله است. چنانچه عارف قصد تقرب به مرتبه واحدیت و درک شأن و معنای «کل» بوم هو فی شأن را داشته باشد، باید بلیه صفا را طی کند. خوشنویس نیز در نوشتن کلمات، از آفرینش کلمات تکوینی پیروی می‌کند و صفا و شأنی دارد. صفا مرحله واسط است بین ماده و معنا، و شأن جایگاه خلیف‌الله است به معنی مُبدع.

است و اصول به منزلهٔ جان؛ مانند جنبینی که تا کامل نشود، جان و ارزش انسانی ندارد. پس نقصان هریک از اجزای تسعه خط را از کمال صوری «جسمانی» ساقط می‌کند. اصول در واقع مرحله‌ای از کمال خط است که در «صورت خط» متوقف می‌شود و طی مراحل بعدی پس از رسیدن به «اصول» ممکن می‌شود. وضع اصل دهم نشان‌دهندهٔ تأثیر مبانی عرفانی در وضع اجزای دوازده‌گانه و ترسیم مراحل تکامل خوشنویس در «طی طریق» است. چنان‌که مثلاً بر مبنای اصول عرفانی، نمی‌توان مدعی عشق عارفانه و الهی شد، بی‌آنکه از نشئهٔ دنیا گذر کرد. از منازل گذر از مرحلهٔ جسم و دنیا عشق زمینی و مجازی است؛ و چون مجاز یل رسیدن به حقیقت است، برخی از عارفان این گونه عشق را مقدمهٔ عشق حقیقی شمرده‌اند. هرچند عشق زمینی از صورت آغاز می‌شود، اگر در صورت متوقف شود، عشقی نیست که شایستهٔ انسان باشد و او را از سایر کاینات ممتاز کند.^۵ اگر خوشنویس در «اصول» (جزء دهم) بماند و نتواند به «صفا» (جزء یازدهم) برسد، «شأن» را درک نخواهد کرد تا «پرتو انوار جمال شاهد حقیقی در نظرش جلوه نماید.»^۶ (رساله). بنا بر این، اجزایی که مربوط به تحصیل فن خط است در ده اصل اول متوقف می‌شود، صفا و شأن کیفیاتی صوری نیست و تنها بعد از تحصیل صفا و شأن است که می‌شود مدعی درک ماهیت و جوهر خوشنویسی شد. این معنا مبین ماهیت عرفانی *آداب المشق* و نسبت آن با مبانی عرفان و تصوف نیز هست. البته این نسبت پیش از *آداب المشق* نیز سابقه داشته است و رواج آن را از سدهٔ هشتم هجری به بعد دانسته‌اند که عرفان در میان کاتبان و خوشنویسان نفوذ بیشتری یافت؛^۷ چنان‌که سراج شیرازی سبب تصنیف *تحفة المحبین* را ادراک «دقایق معانی و حقایق عرفانی» یاد می‌کند.^۸ در ادامهٔ مقاله می‌کوشیم با تبیین ماهیت صفا و شأن، نسبت *آداب المشق* را با مبانی عرفانی و تصوف اسلامی نشان دهیم.

۱. صفا

هرچند در رسالات متعدد خوشنویسی اصطلاحات عرفانی بعضاً در همان حال و هوای ادبیات تصوف به کار رفته است، به قطع می‌توان گفت که هیچ یک از رسالات خوشنویسی در ساختار کلی خود به اندازهٔ *آداب المشق* مبتنی بر اصول عرفانی نگاشته نشده است. نویسنده بعد

از مقدمهٔ زیبایی در شرح چگونگی آشنایی‌اش با خط، در فصل اول به کاتب یا خوشنویس توصیه می‌کند که از صفات ذمیمه پرهیزد و کسب صفات حمیده کند؛ زیرا اگر می‌خواهد «آثار انوار این صفات مبارک از چهرهٔ شاهد خطش سرزند»، باید که «از صفات ذمیمه به کلی منحرف گردد و کسب صفات حمیده کند».^۹ زیرا «صفات ذمیمه در نفس علامت بی‌اعتدالی است». پس پلهٔ اول ترك منہیات است.^{۱۰}

از مقامات تبتل تا فنا

پله پله تا ملاقات خدا

محتوای این فصل آشکارا مبتنی بر قدم اول در طریقت است و با مدد گرفتن از اصول عرفان نگاشته شده است. حتی ظاهر کلام آن متأثر از متون عرفانی است، از قبیل *مرصاد العباد* که سخن از «مردگی نفس از صفات ذمیمه و زندگی دل به صفات حمیده» می‌گوید.^{۱۱}

البته توصیه به رعایت اصول اخلاق دینی و نسبت هنر با اخلاق دینی خاص این رساله نیست و در فرهنگ اسلامی و بلکه همهٔ فرهنگهای دینی امری شایع است؛^{۱۲} اما این نسبت در رسالات خوشنویسی، از جمله *آداب المشق*، بسیار آشکار و مؤکد است. عبدالله صیرفی می‌گوید: «چون درون از کدروت خالی بود، خط نیکو آید».^{۱۳} همچنین به نقل از یاقوت مستعصمی آورده‌اند که «الخط مخفی فی تعلیم استاذ و کثرة المشق و صفاء الباطن».^{۱۴} سلطان‌علی مشهدی نیز در رسالهٔ *صراط السطور*، سلوک کاتب را از وظایف و شروط اصلی در رسیدن به صفای خط دانسته است:

هر که از فکر و حيله و تلبیس

پاك گردید گشت پاك‌نویس

داند آن کس که آشنای دل است

که صفای خط از صفای دل است^{۱۵}

با توجه به تأثیر سلطان‌علی مشهدی بر باباشاه، که در مقدمهٔ رساله نیز بدان تصریح شده است، وضع جزء صفا از تأثیرات رسالهٔ *صراط السطور* است؛ اگرچه سلطان‌علی مشهدی به این جزء به منزلهٔ یکی از اجزا یا مراتب خوشنویسی تصریح نکرده است. اگرچه ضرورت تهذیب نفس در خوشنویسی و تأثیر آن در خط در همهٔ رسالات مهم آمده است، وضع «صفا» در مقام یکی از اصول خط و مراتب خوشنویسی از ابتکارات نویسندهٔ *آداب المشق* است؛ چنان‌که وضع «شأن» نیز بی‌هیچ

سابقه‌ای از ابداعات اوست.

صفا از اصطلاحات صوفیه است، به معنی «پاکی در برابر کدورت، در اصطلاح یعنی پاکی طبع از زنگار کدورت و دوری از مذمومات. صفا از صفات انسان است و آن را اصلی و فرعی هست. اصلش انقطاع دل است از اغیار و فرعش خلوت است از دنیای غدار».^{۱۶} عارفان بسیار گفته‌اند که انسان بی صفا و تیره‌دل آمادگی پذیرش هیچ‌گونه معنایی از عالم غیب را ندارد. «و موسی را سی شب وعده کردیم و به ده شب دیگر تمام کردیم» [قرآن کریم]. تا نفس او صافی گشت. پس از آن خدایش با او مناجات کرد.^{۱۷} در حکایت مری کردن چینیان و رومیان در نقاشی و صورتگری که در اسکندرنامه نظامی و مثنوی مولوی،

صوفیان حال رومیان را دارند، از تکرار و کتاب و هنر بی بهره‌اند؛ «لیک صیقل کرده‌اند آن سینه‌ها»، از این رو به صفا قلب نقوش بی‌عدد می‌پذیرند.^{۱۸}

بنا بر این، اهل سلوک با طی مراحل می‌توانند به صفا برسند و از قیود این جهانی رها شوند.

اصحاب صدق چون قدم اندر صفا زنند
رو با خدا کنند و جهان را قفا زنند

و این از اهداف اصلی اهل عرفان و تصوف است.

صفا ز باده صافی طلب که صوفی را

به جای جامه صوف ار صفا بود غم نیست
(خواجوی کرمانی)

زیرا نظر در عالم معنی و رخ جانان بدون صفا ممکن نیست.

نظر پاک تواند رخ جانان دیدن

که در آینه نظر جز به صفا نتوان کرد (حافظ)

و هر چه با صفاتر، بهره مندتر از پرتو شاهد حقیقی.

بردار دل ز عالم خاکی صفا طلب

حسن ازل به قدر صفا جلوه می‌کند (صائب)

و صفا در انسان کامل که در اعتدال کامل است، مثالی از نسبت ارکان اربعه است با کلیت هستی.

ای چو آتش در بلندی وی چو آب اندر صفا

وی چو باد اندر لطافت وی چو خاک اندر وقار

(سنایی، دیوان)

بنا بر این، مصنف رساله غایت خوشنویسی را، مانند غایت سلوک، فنای در حق می‌داند و تحصیل همه اجزا را

در جهت درک جلوه حق می‌خواهد. پس بی‌شک آگاه است که این وصال بدون آمادگی ممکن نیست؛ و آمادگی همان زدودن کدورت، و در پی آن، آیتگی دل است.

تا جلوه کند صورت مطلوب ز غیب

آینه‌صفت صفحه دل صاف خوش است

(دوست محمد گواشانی هروی)

از آنجا که صفا، مانند دیگر حالات عرفانی همچون جذب و کشف، نوعی دریافت شخصی است، می‌نویسد:

ذوق این باده ندانی به خدا تا نجشی

اما صفا، و آن حالتی است که طبع را مسرور و مروح

می‌سازد و چشم را نورانی می‌کند. و بی تصفیه قلب،

تحصیل آن نتوان کرد؛ چنان که مولانا [سلطان‌علی

مشهدی] فرموده‌اند: «که صفا خط از صفا دل است».

و این صفت را در خط دخل تمام هست؛ چنان‌که روی

آدمی هر چند که موزون باشد و صفا نداشته باشد،

مرغوب نخواهد بود. و پوشیده‌مانند که چون اصول و

صفا به شأن پیوندد، بعضی آن را «مزه» گویند و بعضی

«اثر» نیز گویند.^{۱۹}

پس صفا که صفت درونی خوشنویس سالك واصل

است، در خط او نیز تجلی می‌کند و خط نیز باصفا می‌شود.

خوشنویس می‌کوشد خط خود را مانند درون بپیراید و

زیبایی‌ای را که از عالم ملکوت بر دل صافی او تاییده،

در عالم ممکن و در قالب صور خط آشکار کند. به قول

عبدالرزاق کاشانی، صفا سه درجه است و درجه سوم آن

فنای در حق است:

اول صفاء علم، که موجب تهذیب نفس سالك طریق

است. درجه دوم صفا حال، یعنی مرتبه عیان و از علم

به عین و از قال به حال رفتن است [...]. این مقام، مقام

مطالعه جمال و وجه حق است. درجه سوم صفا اتصال

است که از مبادی فناء است [...]. حظ عبودیت از حق

ربوبیت، یعنی صور تجلیات افعال و صفات و اسماء حق

در مظهر عید. بالاخره بنده در این مقام مظهر و مجلای

این صفات می‌شود و مقام حق را به فناء رسوم خود در

حق شهود می‌کند.^{۲۰}

اما صفا در خوشنویسی معادل اتصال نیست، بلکه

آمادگی اتصال است. خط خوشنویس در این مرحله

کیفیتی فراتر از «اصول» دارد، پاکی و سلامت بیشتری دارد.

خشکی و قاعده‌مندی خطی که نهایت تلاش نویسنده‌اش

رعایت قواعد ظاهری است، در انسان گشادگی و نورانیت ایجاد نمی‌کند؛ اما خطی که به مرتبه صفا رسیده باشد، نورانی و شفاف است و «نظر در آن لذت بخش است»^{۲۱} «آن شفافیت اثر صیقلی نفس است از کدورت‌های باطنی و پرهیز از غلبه لذات وهمی و حسی به لذات عقلی و معنوی»^{۲۲} و بیان‌کننده نوعی تعادل است بین صاحب اثر و اثر. در این مرحله فضای ذهنی هنرمند در خط آشکار می‌شود؛ اگرچه شاکله کلی خط او استقلال و ویژگی یگانه نیافته است، او آستان اتفاق تازه است. او هنوز حلقه اتصال به جهان مادی را رها نکرده است. البته منظور قطع علاقه کلی از عالم ماده نیست، بلکه قطع ارتباط با مرجع این جهانی «صور مادی اعیان ثابت» در آموزش خط، یعنی استاد است. تا اینجا بسیاری از حرکات و فضاها خط او متأثر و به تقلید از استاد است، تا جایی که حضور دیگری آشکارگی عیان دارد و مرجع اثر او من دیگری است. اما اکنون آماده است که به عالم متصل هستی شود؛ زیرا «رؤیت عالم هستی به عنوان تجلی الهی به منزله دیدن انعکاس خود حقیقی آدم در عالم هستی و صور و اشکال آن است»^{۲۳} و آن شأن است. در آن وادی است که او همچون خالق خود مبدع می‌شود.

دیدن چشم سر چو نیست مضر
چشم سربستم و گشادم سیر
چشم سیر هر چه دید محبوب است
چشم سیر عیب بین معیوب است^{۲۴}

۲. شأن

پس از صفا، در تبیین اصل دوازدهم، یعنی شأن، در رساله این‌گونه آمده است:

اما شأن، و آن حالتی است که چون در خط موجود شود، کاتب از تماشای آن مجذوب گردد و از خود فارغ شود. و چون قلم کاتب صاحب شأن شود، از لذات عالم مستغنی گشته روی دل به سوی مشق کند و پرتو انوار جمال شاهد حقیقی در نظرش جلوه نماید. مصرع: هر جا که هست پرتو روی حییب هست.

و سزد که چنین کاتبی چون صفحه بیاضی از جهت مشق به دست آرد و حرفی به آن رقم کند، از غایت محبت به آن حرف، آن کاغذ را به خون دیده گلگون سازد، و این کیفیت به یمن صفات حمیده، عارض نفس انسانی می‌شود

و به دستیاری قلم، صورت آن بر صفحه کاغذ کشیده می‌شود. و همه کس را ادراک این صفت در خط دست ندهد، با آنکه مشاهده آن کند.^{۲۵}

شأن در زبان عربی به معنای مقام و منزلت، و نیز حالت، کار بزرگ و دشوار، و حاجت است.^{۲۶} در فارسی معانی دیگری هم دارد، از جمله مرتبه، قصد کردن، به طرف مقصود رفتن، کردن کاری که موجب خوبی و رونق حال و کار باشد، از حالی به حالی دیگر گشتن، جستجو و دریافتن نیز از آن مستفاد می‌شود.^{۲۷} در اصطلاح صوفیه نیز شأن برابر است با صور عالم در مرتبت تعیین اول و شئون را مراتب وجود گویند.

بود جمله شئون حق ز ازل
مندرج در تعیین اول^{۲۸}

بی‌شک از میان همه معانی مزبور، شأن در جایگاه جزء دوازدهم از اجزا یا قواعد خوشنویسی برابر است با «مرتبه» ای متعالی؛ اما همان‌گونه که در مبحث صفا آمد، و با توجه به تعریف شأن، وضع این قاعده نیز متأثر از تعالیم عرفانی و تفکرات صوفیه است.

در بخش اول تعریف مصنف رساله از شأن، به چند اصطلاح خاص تصوف برمی‌خوریم: جذبه، «کاتب از تماشای آن مجذوب گردد»؛ استغنا، «از لذات عالم مستغنی گشته»؛ جمال و جلوه، «پرتو انوار جمال شاهد حقیقی در نظرش جلوه نماید»^{۲۹} شیوه به‌کارگیری این اصطلاحات نشان آگاهی کامل نویسنده از زبان رمزی عرفا و معانی خاص این اصطلاحات است. او مشق را وسیله‌ای می‌داند در سیر و سلوک خوشنویس سالک، که هدف آن شهود تجلی متعالی حضرت حق است، که در اصطلاح عرفا همان تجلی دوم است که به مدد طی مرحله صفا بر سالک آشکار می‌شود:

و تجلی دوم را که خاص است، «تجلی رحیمی» می‌گویند، که فیضان کمالات معنویه بر مؤمنان و صدیقان و ارباب القلوب می‌فرماید؛ مثل معرفت [...] و از این تجلی تعبیر به فیض نموده [...] و این فیض خاص است که طینت انسان را گلشن گردانیده.^{۳۰}

و چنانچه انسان به آن مرحله دست یابد، یعنی به شأن برسد، مرتبه‌ای از مراتب متعالی وجود را درک کرده است؛ و به همین واسطه است که شأن در اصطلاح صوفیه «صور عالم است در تعیین اول»، زیرا

ذات احدیت به اعتبار حب ظهور و اظهار، مقتضی تعیین اول شد که برزخ جامع است میان احکام واجب و امکان و محیط طرفین است. و آن تعیین اول را «قلم اعلا» و «روح اعظم» و «عقل کل» و «ام الكتاب» و «روح محمدی» می‌نامند. و حقیقت انسانی عبارت از این مرتبه است. و میان این حقیقت و حضرت الوهیت هیچ واسطه نیست و هرچه در حضرت الوهیت است، همه در نسخه جامعه این حقیقت مسطور و مرقوم است؛ بلکه بسیاری از محققان مرتبه الهیت را بعینه مرتبه عقل اول، که حقیقت انسانی است، دانسته‌اند و هیچ فرق بینهما نکرده‌اند. و از آن جهت که تعیین اول حی است و حیات موجودات به واسطه اوست، مسما به «روح اعظم» است؛ و از آن سبب که واسطه صدور موجودات است و به وسیله او مکتوب در کتاب مسطور که مراد عالم است گشته‌اند، مسما به «قلم» است.^{۳۱}

به قولی دیگر،

یعنی حقیقت صرفه وجود من دون اعتبار تجرید و تخلیط. و این حقیقت نه کثرت دارد نه ترکیب [...]، که از او به مرتبه احدیت و غیب اول و تعیین اول تعبیر نموده‌اند.^{۳۲}

از همه آنچه آمد معلوم می‌شود که نویسنده رساله میان اصل دوازدهم خوشنویسی به نام شأن و باطن این اصطلاح، یعنی معنای شأن در نزد عارفان و نسبت آن با بالاترین مراتب تجلی که همانا حقیقت محمدی است، آگاهانه رابطه برقرار می‌کند. ذات احدیت در فیض دائم است. «کل یوم هو فی شأن»^{۳۳} در تفسیر این آیه آمده است:

خدای تعالی در هر روز کاری دارد غیر آن کاری که روز بعدش دارد. پس هیچ‌یک از کارهای او تکراری نیست و هیچ شأنی از شئون او از هر جهت مانند شأن دیگرش نیست. هرچه می‌کند بدون الگو و قالب و نمونه می‌کند، بلکه به ابداع و ایجاد می‌کند. به همین جهت خود را «بدیع» نامیده، فرموده «بدیع السموات والأرض»^{۳۴}

بر این اساس و به اعتبار معنای آیه، شأن همان مرتبه ابداع است. انسان به واسطه خلیقه‌الله بودن قادر است بر مرتبه ابداع و درک فیض الهی نایل آید. در هر صورت، مراد صاحب رساله از جزء دوازدهم، یعنی شأن، «ظهور حق است به صورت ممکنات» که در اینجا همان صور مثالی حروف است. سوی دیگر این معنا رسیدن خوشنویس به کمال لایق خود و درک بالاترین مراتب

تجلی حق متناسب با مرتبه وجودی خود است. سیر و سلوک به تحصیل صفا و سپس شأن منجر می‌شود.

چون شد اندر دلش صفا غالب
نشد او جز جمال را طالب (عراقی)

به همین سبب است که در رساله آمده: «و چون قلم کاتب صاحب شأن شود از لذات عالم مستغنی گشته روی دل به سوی مشق کند؛ زیرا در واقع او طالب جمال است و آنچه دریافته «به دستیاری قلم، صورت آن بر صفحه کاغذ کشیده می‌شود»^{۳۵} سبب اینکه همه کس را ادراک این صفت در خط دست ندهد، این است که:

از مرتبه‌دانی است در آن مرتبه آری
یزدان ندهد مرتبه جز مرتبه‌دان را (انوری)
بر سماع راست هر تن چیر نیست
طعمه هر مرغکی انجیر نیست (مولوی)

اینکه می‌گویند چنانچه صفت شأن در خط پیدا شود،

«خوشنویس هیچ‌گاه از تماشا و لذت بردن از اثر خویش سیر نمی‌شود»^{۳۶} از این بابت است که او در جلوه حق می‌نگرد. ویژگی یگانه خوشنویس صاحب شأن متعلق به درک خاص اوست از ظهور حضرت حق؛ زیرا او صاحب کشفی است که متعلق به خود اوست، و حتی اگر او را مبدع ندانیم، واسطه ظهور ابداع است. خط او صافی است و آینه جمال حق؛ و به همین سبب است که «خوشنویسان گزیده را باید هنرمندان الهی نامید، الهی بدین معنی که بدان هستی متعال راه یافته‌اند»^{۳۷}

بر اثر شأن، خوشنویس حالی دیگر را می‌آزماید که شاید بتوان آن را رهایی خواند. او از آنچه مانع وصل او به عین‌الیقین است رها شده و روشنی و شفافیت خط او نتیجه رهایی از قواعد این جهانی و تقلید است. شکی نیست که خوشنویس تقلید را تا تحصیل اجزای تسعه و رسیدن به «اصول» باید وجهه همت خود سازد، اما توقف در آن باعث کدورت است.

آنچه گفتم هست از عین‌الیقین
فی ز استدلال و تقلید است این

به تعبیر دیگر، خوشنویس باید از تکلف رهایی یابد^{۳۸} تا خط او تجسم عالم معنی شود و ذهنیت متعالی او را که شاید بشود از آن به خلاقیت تعبیر کرد، ظاهر سازد. این ویژگی ظهور فردیت خوشنویس است و بیان معنی است در فرم و خلق است و بیان است در اتصال بی واسطه به مرجع خلق

و بیان، او خود را نمی‌بیند و هیچ چیز دیگری در طبیعت اطراف، زیرا او مثال معنای انسان و انسان معنوی است.

انسان معنوی که ذهنش در اثر عقل شهودی تقدس و تبرک یافته و چشمان ظاهرش نور نازهای به دست آورده که از چشم دل منشأ می‌گیرد [...] او در صور طبیعت، امضای مثل اعلائی ملکوتی و در حرکات و نظمهای آن شرح و بیان نوعی مابعدالطبیعه در بالاترین سطح آن را می‌بیند. برای چنین شخصی، طبیعت هم مددی برای وحدت معنوی است.^{۳۹}

او پدیده‌ای را شاهد است و در متن دریافت احوالی قرار دارد که شاید بتوان از آن به نوعی تجربه زیبایی‌شناسی یاد کرد.

نتیجه

بر مبنای آنچه آمد، مصنف رساله آداب المشق آگاهانه و با ظرافت، اصول و قواعد و مبانی زیبایی‌شناختی خوشنویسی را مبتنی بر مبانی عرفان وضع کرده است و خوشنویس را سالکی شمرده که هدف غایی او وصال معشوق است. پس او نیز، چون سالک طریق عرفان، برای وصال معشوق حقیقی و رسیدن به مرتبه شأن، باید پله صفا را طی کند. به بیان ساده تر، صفا مرحله واسطه است بین ماده و معنا، و شأن جایگاه خلیفه‌الله است به معنی مُبدع. □

کتاب‌نامه

آشتیانی، سیدجلال‌الدین. هستی از نظر فلسفه و عرفان، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه عملیه قم، قم، ۱۳۷۶.
 الهی قمشه‌ای، حسین محی‌الدین. «شأن و صفا (نگاهی به رساله آداب المشق میرعماد)»، در: چلیبیا، ش ۱ (تابستان ۱۳۷۰).
 اخوان الصفاء. گزیده متن رسائل اخوان الصفاء، ترجمه علی اصغر حلجی، تهران، زوآر، ۱۳۶۰.
 باباشاه اصفهانی، «آداب المشق»، در: مایل هروی، کتاب‌آرایی در تمدن اسلامی، ص ۱۴۷-۱۵۶.
 تولستوی، لئون. هنر چیست؟، ترجمه کاوه دهگان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۲.
 زرین‌کوب، عبدالحسین. بحر در کوزه (نقد و تفسیر قصه‌ها و تمثیلات مثنوی)، تهران، علمی، ۱۳۴۷.
 _____ . سرفی (نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی)، تهران، علمی، ۱۳۶۶.

سبزوار، فتح‌الله. «اصول و قواعد خطوط سته»، در: مایل هروی، کتاب‌آرایی در تمدن اسلامی، ص ۱۰۵-۱۴۱.

سجادی، سیدجعفر. فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران، طهوری، ۱۳۷۰.

سراج شیرازی، یعقوب بن حسن. تحفة المحبین، به اشراف محمدتقی دانش‌پژوه و به کوشش کرامت رعناحسینی و ایرج افشار، تهران، نقطه، ۱۳۷۶.

سلطان‌علی مشهدی، صراط‌السطور، رساله سلطان علی مشهدی در خوشنویسی، به کوشش کریم کشاورز، تهران، پیام، ۲۵۳۶.

طباطبایی، سیدمحمدحسین. تفسیر المیزان، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، تهران، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، ۱۳۷۶.

قلیچ‌خانی، حمیدرضا. فرهنگ واژگان و اصطلاحات خوشنویسی و هنرهای وابسته، تهران، روزنه، ۱۳۷۳.

لاهیجی، شمس‌الدین محمد. مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تصحیح محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران، زوآر، ۱۳۸۱.

مایل هروی، نجیب. کتاب‌آرایی در تمدن اسلامی، مشهد، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲.

نجم‌الدین رازی. مرصاد العباد، به اهتمام محمدامین ریاحی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.

نصر، سیدحسین. معرفت و معنویت، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران، دفتر نشر و پژوهش سهروردی، ۱۳۸۰.

یارشاطر، احسان. خوشنویسی، از سری مقالات دانشنامه ایرانیکا، ترجمه پیمان متین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۴.

Yarshater, Ehsaan. "Calligraphy", in: *Encyclopaedia Iranica*, London and New York, Routle and Kegan Paul, 1992, vol. VI.

پی‌نوشتها

1. a.hasheminejad@mail.uk.ac.ir

- عضو هیئت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان
۲. نک: نجیب مایل هروی، کتاب‌آرایی در تمدن اسلامی.
 ۳. باباشاه اصفهانی، «آداب المشق»، ص ۱۴۹.
 ۴. همان، ص ۱۵۱.
 ۵. عبدالحسین زرین‌کوب، سرفی، ص ۴۹۷.
 ۶. باباشاه اصفهانی، همان.
 ۷. مایل هروی، همان، ص ۶۸۳.
 ۸. سراج شیرازی، تحفة المحبین، ص ۴۷.
 ۹. باباشاه اصفهانی، همان، ص ۱۴۹.
 ۱۰. عبدالله صیرفی، «آداب الخط»، ص ۲۲.
 ۱۱. نجم رازی، مرصاد العباد، ص ۳۶۴.
 ۱۲. از جمله نک: تولستوی، هنر چیست؟، ص ۱۷۱.
 ۱۳. عبدالله صیرفی، همان، ص ۱۵.
 ۱۴. فتح‌الله سبزوار، «اصول و قواعد خطوط سته»، ص ۱۱۰.
 ۱۵. سلطان‌علی مشهدی، صراط‌السطور، ص ۴۳.
 ۱۶. سیدجعفر سجادی، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ذیل «صفا».
 ۱۷. اخوان الصفا، گزیده متن رسائل اخوان الصفاء، ص ۱۳۱.
 ۱۸. زرین‌کوب، بحر در کوزه، ص ۲۰۸.

۱۹. باباشاه اصفهانی، همان، ص ۱۵۱.
۲۰. نقل شده در سجادی، همان، ص ۵۳۲.
21. Ehsaan Yarshater, "Calligraphy".
در ترجمه این مقاله ایرانیکا به فارسی، معادل Refinement را «تهذیب» قرار داده‌اند؛ در حالی که «صفا» برای آن به مراتب مناسب‌تر است. نک: احسان یارشاطر، خوشنویسی، از سری مقالات دانشنامه ایرانیکا، البته در متن انگلیسی این مقاله نیز اصطلاحات «صفا» و «شأن» چندان دقیق و موثع شرح نشده است.
۲۲. حسین الهی قمشه‌ای، «شأن و صفا، نگاهی به رساله آداب المشق میرعماد»، ص ۱۹۵.
۲۳. سیدحسین نصر، معرفت و معنویت، ص ۳۸۰.
۲۴. سلطان‌علی مشهدی، همان، ص ۲۷.
۲۵. باباشاه اصفهانی، همان، ص ۱۵۱.
۲۶. فرهنگ عربی به فارسی لاروس، ذیل «شأن».
۲۷. لغت‌نامه دهخدا، ذیل «شأن».
۲۸. سجادی، همان، ذیل «شأن».
۲۹. باباشاه اصفهانی، همان، ص ۱۵۱.
۳۰. لاهیجی، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، ص ۴.
۳۱. همان، ص ۱۶۶.
۳۲. سیدجلال‌الدین آشتیانی، هستی از نظر فلسفه و عرفان، ص ۲۰۰.
۳۳. رحمن: ۲۹.
۳۴. سیدمحمدحسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۲۰۴.
۳۵. باباشاه اصفهانی، همان، ص ۱۵۱.
۳۶. حمیدرضا قلیچ‌خانی، فرهنگ واژگان و اصطلاحات خوشنویسی و هنرهای وابسته، ص ۱۲۵.
۳۷. الهی قمشه‌ای، همان، ص ۱۹۰.
۳۸. در این باره در: علیرضا هاشمی‌نژاد، «درآمدی بر مبانی زیبایی‌شناسی خوشنویسی» (در دست چاپ) به تفصیل سخن رفته است.
۳۹. سیدحسین نصر، همان، ص ۴۱۷.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی